

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال یازدهم / دوره جدید / شماره ۴۳ / بهار ۱۳۹۵
صص ۸۰-۹۲

بررسی تطبیقی روایات مواجهه حضرت یوسف (ع) با پدر

• مهدی ایزدی

دانشیار دانشگاه امام صادق (ع)

dr.mahdi.izadi@gmail.com

• مرتضی قاسمی حامد

دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی (نویسنده مسئول)

mor.ghasemihamed@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۲/۵



۸۰

مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی
شماره ۴۳ - بهار ۱۳۹۵

چکیده

در جوامع روایی و تفسیری، ۱۰ روایت درباره مواجهه حضرت یوسف (ع) با پدر وجود دارد که در آنها از بی‌احترامی حضرت یوسف (ع) به پدر، سخن به میان آمده است. پنج روایت در منابع امامیه و پنج روایت در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. روایات امامیه با اهل سنت تفاوت ماهوی دارند، هرچند یکی از روایات اهل سنت مشابه روایات شیعه است، اما همگی حکایت از این دارند که حضرت یوسف (ع) به پدرش احترام نکرد. در این نوشتار، اسناد و متون این روایات بر اساس معیارهای نقد حدیث، مورد نقد و بررسی تفصیلی قرار می‌گیرند و به ریشه‌یابی آنها پرداخته می‌شود. از بررسی این روایات، پی می‌بریم که هیچ‌کدام قابل استناد نیستند؛ زیرا: ۱. همگی دچار ضعف سند بوده و از اقسام روایات ضعیف به شمار می‌روند. ۲. در متن این روایات اختلافها، تناقضها و ابهامهایی وجود دارد. ۳. در آنها مطالب شاذ و متضاد با قرآن بیان شده است. ۴. روایتی متعارض در مقابل آنها وجود دارد که با متن قرآن سازگار است. به نظر می‌رسد ریشه این روایات به تلمود می‌رسد؛ زیرا در آنجا یوسف (ع) متهم شده که حالت ریاست و فرمانروایی به خود می‌گرفته است. بنابراین علت رواج این روایات، این تفکر موجود در تلمود بوده است که برخی از روایان، با قبول این تفکر، در صدد اتهام زنی به یوسف (ع) برآمده‌اند. البته در قرآن و تورات، از این اتهام خبری نیست. قدیمی‌ترین منابع این روایت: تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم، جامع البیان طبری و تفسیر ابن‌ابی‌حاتم است که به نظر می‌رسد، از طریق آنها رواج پیدا کرده است.

کلیدواژه‌ها: یوسف (ع)، عصمت انبیا، اسرائیلیات، تفسیر قمی، جامع البیان طبری، تفسیر ابن‌ابی‌حاتم.

مقدمه

در قرآن کریم از بی‌احترامی حضرت یوسف (ع) به پدر خبری نیست. اما در برخی روایات به بی‌احترامی او به پدر اشاره شده است. حتی در برخی بیان شده است که به واسطه این عمل، از نسل او پیامبری نخواهد بود. از این رو، باید این روایات مورد بررسی قرار گیرند، تا صحت و ضعف آنها مشخص شود. بنابراین از جمله سؤالاتی که در رابطه با این روایات به ذهن خطور می‌کند، از این قرارند: روایات مواجهه حضرت یوسف (ع) با پدر از نظر رجالی چگونه هستند؟ ریشه این روایات به چه کسی می‌رسد؟ آیا در کتاب مقدس از این بی‌احترامی سخنی به میان آمده است؟ آیا می‌توان به این روایات استناد کرد؟ آیا این روایات با متن قرآن سازگاری دارند؟ و نوشتار در صدد پاسخ‌گویی به سؤالات فوق است.

پیشینه بحث

با بررسیهایی که صورت گرفت، کتاب یا پایان‌نامه‌ای که به این موضوع پرداخته باشد، یافت نشد. البته برخی از مفسران یا مؤلفان نسبت به این روایات، اظهار نظرهایی نموده‌اند، ولی کار آنها کامل نبوده و نیازمند بررسیهای بیشتری است.

از جمله کارهایی که صورت گرفته و در آنها در رابطه با این روایات اظهار نظرهایی شده است، از این قرارند: کتاب «جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف» نوشته «نعمت‌الله صالحی نجف آبادی» که نگارنده در این کتاب نسبت به این روایات، در پاورقی کتاب، اظهار نظرهایی نموده است و آنها را باطل می‌داند^۱ و مقاله «داستان یوسف پیامبر (ع)، اسوه‌های عملی و پیرایه‌های خرافی» نوشته «جواد ایروانی» که نگارنده در این مقاله اشاره می‌کند که روایاتی در باب عدم احترام گزاری یوسف (ع) به پدر وجود دارد که قابل

۱. رک: جمال انسانیت، صص ۲۶۳-۲۶۵.

پذیرش نیستند، اما خود روایات را ذکر نمی‌کند.^۲ از آنجا که این اظهار نظرها به صورت مختصر می‌باشند، ضرورت پرداختن با تفصیل بیشتر به این موضوع آشکار می‌شود، تا همه جوانب و همه روایات مورد بررسی قرار گیرند، نه برخی روایات خاص. بنابراین وجه تمایز این تحقیق با کارهای قبلی، در نقل مورد به مورد روایات و نقد و بررسی تفصیلی سندی و متنی هریک از آنها براساس معیارهای نقد حدیث و ریشه‌یابی آنها است و از آنجا که تا به حال، در این باره پژوهشی انجام نگرفته است، جنبه نو بودن آن مشخص می‌شود.

روایات مواجهه حضرت یوسف (ع) با پدر

از بررسی کتب تفسیری و روایی به ۱۰ روایت در این موضوع دست می‌یابیم که پنج روایت در کتب امامیه و پنج روایت در منابع اهل سنت نقل شده‌اند. البته روایات موجود در شیعه با روایات اهل سنت تفاوت ماهوی دارند، اما مضمون همه آنها حکایت از این دارد که هنگام ورود حضرت یعقوب (ع) به مصر، حضرت یوسف (ع) به او احترام نکرد.

۱) روایات امامیه

الف) روایات علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم می‌گوید: «حدثنی محمد بن عیسی عن یحیی بن اکثم و قال سأل موسی بن محمد بن علی بن موسی مسائل فعرضها علی ابی الحسن (ع): ... فنزل جبرئیل فقال له یا یوسف أخرج یدک فأخرجها فخرج من بین أصابعه نور فقال ما هذا النور یا جبرئیل فقال هذه النبوة أخرجها الله من صلبک لأنک لم تقم لأبیک فحط الله نوره و محا النبوة من صلبه و جعلها فی ولد لاوی أخی یوسف و ذلک لأنهم لما أرادوا

۲. رک: «داستان یوسف پیامبر (ع)، اسوه‌های عملی و پیرایه‌های خرافی»، صص ۶۱-۷۲.





قتل یوسف قال «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ»^۳ فشكر الله له ذلك و لما أرادوا أن يرجعوا إلى أبيهم من مصر و قد حبس يوسف أخاه قال «فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ»^۴ فشكر الله له ذلك فكان أنبياء بنى إسرائيل من ولد لاوى ...»^۵

«... پس جبرئیل نازل شد و به او گفت: ای یوسف(ع) دستت را بیرون آور، پس آن را بیرون آورد، و از بین انگشتانش نوری خارج شد، یوسف(ع) گفت: ای جبرئیل! این چیست؟ گفت: این نبوت (پیامبری) است که خداوند آن را از صلب تو خارج کرد؛ زیرا برای پدرت برنخاستی، پس خداوند نورش را فرو گذاشت و نبوت را در صلب او از بین برد و آن را در فرزندان لاوی برادر یوسف(ع) قرار داد، و آن کسی است که به هنگام اراده آنها (برادران) بر قتل یوسف(ع)، گفت: «لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَةِ الْجُبِّ». بنابراین خداوند به خاطر آن، مزد او را داد و هنگامی که خواستند از مصر نزد پدرشان برگردند، در حالی که یوسف(ع) برادرش را زندانی کرده بود، گفت: «فَلَنْ أُبْرِحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ». پس خداوند مزد کارش را داد و پیامبران بنی اسرائیل از فرزندان لاوی هستند...»

همچنین در تفسیر قمی آمده است: «قال علی بن ابراهیم ... فلما وافى يعقوب و أهله و ولده مصر قعد يوسف علی سريره و وضع تاج الملك علی رأسه فأراد أن يراه أبوه علی تلك الحالة فلما دخل أبوه لم يقم له فخر واكلهم له سجدا فقال يوسف «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ

لَمَّا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۶؛ «... پس هنگامی که یعقوب و اهلش و فرزندان به مصر رسیدند، یوسف(ع) بر تختش نشست و تاج پادشاهی بر سر نهاد، پس اراده کرد، تا پدرش او را در آن حال ببیند، پس هنگامی که پدرش بر او وارد شد، برای او برنخاست، پس همه آنها برای یوسف(ع) به سجده افتادند و یوسف(ع) گفت: «يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَ قَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَ بَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لَمَّا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ».

بررسی روایات علی بن ابراهیم در رابطه با تفسیر قمی باید گفت: در سلسله اسناد این کتاب راویان ضعیفی وجود دارند که به کذب، غلو و جعل حدیث متهم هستند و روشن است که توثیق علی بن ابراهیم شامل این افراد نخواهد شد. برخی روایات تفسیری با موازین عقل و شرع سازگار نیست که در بسیاری از آنها دست واضعان حدیث و خرافه پردازان به خوبی نمایان است. بنابراین تفسیری که در اختیار شیخ کلینی بوده، متفاوت با تفسیری است که هم اکنون در دست ما است. به این ترتیب وجود اسرائیلیات و روایاتی که در مقیاس معیارهای متنی به هیچ وجه قابل اعتنا و اعتماد نیست، اعتبار تفسیر قمی موجود را زیر سؤال می برد.^۸ در نتیجه این تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم است و در نسبت آن تشکیک وارد است.

بر سند روایت اول اشکالاتی وارد است که از این قرارند: ۱. شخصیت محمد بن عیسی اختلافی است، به طوری که شیخ طوسی او را ضعیف شمرده است^۹

۶. یوسف، ۱۰۰.

۷. تفسیر القمی، ج ۱، صص ۳۵۵ و ۳۵۶.

۸. رک: «اعتبار سنجدی روایات تفسیری علی بن ابراهیم در تفسیر

قمی»، صص ۱۴۳-۱۵۸.

۹. رجال الشیخ الطوسی، ص ۴۴۸.

۳. یوسف، ۱۰.

۴. یوسف، ۸۰.

۵. تفسیر القمی، ج ۱، صص ۳۵۶ و ۳۵۷.

و نجاشی تفه می‌داند،^{۱۰} هر چند قول نجاشی اولویت دارد. ۲. یحیی بن اَکثم از راویان سنی است که آیه‌الله خوینی او را از خبیثان می‌داند.^{۱۱} ۳. موسی بن محمد معروف به موسی المبرقع برادر امام هادی(ع) است^{۱۲} که آیه‌الله خوینی ضمن ذکر روایتی بیان می‌دارد که در صورت صحت، نهایت خبائثت موسی و جرئت او را بر امام می‌رساند.^{۱۳} بنابراین این روایت از لحاظ سندی ضعیف بوده و قابل استناد نیست. در رابطه با روایت دوم باید گفت: این روایت فاقد سند بوده و منقطع می‌باشد و در ضمن به معصومی نسبت داده نشده است و تنها از قول علی بن ابراهیم بیان می‌شود، بنابراین قابل استناد نیست.

بر متن این روایات نیز اشکالاتی وارد است که از این قرارند: این روایات با آیات قرآن در تضاد هستند؛ زیرا در قرآن، وقتی برادران و پدر و مادر یوسف(ع) به مصر وارد می‌شوند. او پدر و مادر خود را در آغوش می‌گیرد و آن دو را بر تخت پادشاهی خود می‌نشاند: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ وَقَالَ ادْخُلُوا مَعِيَ إِنِّ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ. وَرَفَعَ أَبْوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا...»^{۱۴} از عبارت «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبْوَيْهِ» معلوم می‌شود، یوسف(ع) در محلی به انتظار ورود یعقوب(ع) توقف کرده بوده و این منتهای تواضع است که یوسف(ع) قبلاً در محل ملاقات حاضر شود و برای ورود پدر انتظار بکشد.^{۱۵} در نتیجه از بی‌احترامی او به پدرش خبری نیست، بلکه قرآن نهایت احترام حضرت یوسف(ع) به پدر و مادرش را به تصویر می‌کشد. همچنین در قرآن، حضرت یوسف(ع) از بندگان مخلص خدا

معرفی شده است: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»^{۱۶} و خداوند متعال تصریح می‌کند که مخلصین کسانی هستند که از هرگونه اغوای شیطان مصون هستند: «قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^{۱۷} بغدادی می‌نویسد: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»؛ یعنی او از بندگان است که آنها را برای نبوت برمی‌گزینیم و برای هدایت دیگران انتخاب می‌کنیم.^{۱۸} پس شرط اینکه بتواند به هدایت دیگران بپردازد، این است که از بدی و فحشا به دور باشد. از این رو، نمی‌تواند چنین عملی از ایشان سر زده باشد؛ زیرا بندگان مخلص جز عملی که رضای خداوند در آن باشد، انجام نمی‌دهند. بنابراین این روایات از لحاظ سندی و متنی مخدوش بوده و قابل استناد نیستند.

ب) روایت یعقوب بن یزید

این بابویه می‌گوید: «أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الْعَطَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ رَفَعَهُ الْإِسْبَاطِيُّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: لَمَّا تَلَقَى يُوسُفَ يَعْقُوبُ تَرَجَّلَ لَهُ يَعْقُوبُ وَ لَمْ يَتَرَجَّلْ لَهُ يُوسُفُ فَلَمْ يَنْفَصِلَا مِنَ الْعِنَاقِ حَتَّى أَتَاهُ جِبْرِئِيلُ فَقَالَ لَهُ يَا يُوسُفُ تَرَجَّلْ لَكَ الصَّدِيقُ وَ لَمْ تَتَرَجَّلْ لَهُ ابْطِشُ يَدَكَ فَبَسَطَهَا فَخَرَجَ نَوْرٌ مِنْ رَاحَتِهِ فَقَالَ لَهُ يُوسُفُ مَا هَذَا قَالَ هَذَا آيَةٌ لَا يَخْرُجُ مِنْ عَقَبِكَ نَبِيٌّ عَقُوبَةَ»^{۱۹}؛

«هنگامی که یوسف(ع) با یعقوب(ع) ملاقات کرد، یعقوب(ع) برای یوسف(ع) به پا خاست، ولی یوسف(ع) برای یعقوب(ع) برنخاست، پس هنوز از معانقه فارغ نشده بودند، تا اینکه جبرئیل نزد او آمد و به او گفت: ای یوسف(ع)! آن صدیق برای تو برخاست و تو برای او برنخاستی، دستت را بگشای،

۱۶. یوسف، ۲۴.

۱۷. حجر، ۳۹ و ۴۰.

۱۸. لباب التأویل، ج ۲، ص ۵۲۳.

۱۹. علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۵؛ بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۸۰ و ۲۸۱.

۱۰. رجال النجاشی، ص ۳۳۳.

۱۱. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۳۳ و ۳۴.

۱۲. قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۹۷-۲۹۹.

۱۳. معجم رجال الحدیث، ج ۲۰، ص ۸۱ و ۸۲.

۱۴. یوسف، ۹۹ و ۱۰۰.

۱۵. جمال انسانیت، ص ۲۶۴. نیز رک: «داستان یوسف پیامبر(ع)،

اسوه‌های عملی و پیرایه‌های خرافی»، ص ۶۱-۷۲.





پس از کف دستش نوری خارج شد، پس یوسف(ع) به او گفت: این چیست؟ گفت: این نشانه‌ای است که به خاطر عقوبت عملت از عقب تو پیامبری خارج نمی‌شود».

بررسی روایت یعقوب بن یزید

این روایت مرفوع و مرسل می‌باشد، پس از لحاظ سندی جزء روایات ضعیف است. متن روایت نیز با آیات قرآن در تضاد است. همچنین در این روایت نور از کف دست یوسف(ع) خارج می‌شود که با روایات دیگر اختلاف دارد.

ج) روایت هشام بن سالم

ابن بابویه می‌گوید: «حدثنا محمد بن علی ماجیلویه عن محمد بن یحیی العطار عن الحسن بن محمد بن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن ابی عبدالله(ع) قال: لما أقبل یعقوب(ع) إلی مصر خرج یوسف(ع) لیستقبله فلما رآه یوسف هم بأن یترجل لیعقوب ثم نظر إلی ما هو فیه من الملك فلم یفعل فلما سلم علی یعقوب نزل علیه جبرئیل فقال له یا یوسف إن الله تبارک و تعالی یقول لک ما منعک أن تنزل إلی عبدی الصالح إلا ما أنت فیه ابسط یدک فبسطها فخرج من بین أصابعه نور فقال له ما هذا یا جبرئیل فقال هذا آية لا یخرج من صلبک نبی أبدا عقوبة لک بما صنعت بیعقوب إذ لم تنزل إلیه»؛^{۲۰}

«هنگامی که یعقوب(ع) به مصر رسید، یوسف(ع) برای استقبال او خارج شد، هنگامی که یوسف(ع) او را دید، اراده کرد، تا برای یعقوب(ع) برخیزد، سپس به ملک خود نگاه کرد، پس آن کار را انجام نداد، پس هنگامی که به یعقوب(ع) سلام داد، جبرئیل بر او نازل شد و به او گفت: ای یوسف(ع)! خداوند تبارک و تعالی می‌گوید: چه چیزی تو را منع کرد،

۲۰. علل الشرایع، ج ۱، ص ۵۵. نیز رک: الامالی، صص ۲۵۱ و ۲۵۲؛ مجمع البیان، ج ۵، ص ۴۰۵؛ بحار الانوار، ج ۱۲، صص ۲۸۰ و ۲۸۱.

از اینکه برای بنده صالح من فرود آیی، مگر آنچه در آن هستی، دستت را باز کن، پس دستش را باز کرد و از بین انگشتانش نوری خارج شد، به جبرئیل گفت: این چیست ای جبرئیل، گفت: این نشانه‌ای است که به خاطر عقوبت عملی که با یعقوب(ع) انجام دادی که برای او فرود نیامدی، هرگز از صلب تو پیامبری خارج نمی‌شود».

بررسی روایت هشام بن سالم

در ضعف سند این روایت همین بس که محمد بن اورمه آن را روایت کرده است؛ زیرا نجاشی و ابن غضائری او را به غلو نسبت داده‌اند^{۲۱} و شیخ طوسی می‌گوید که در روایات او خلط صورت گرفته است.^{۲۲} شیخ طوسی در جای دیگر، او را به ضعف نسبت داده است.^{۲۳} ابن داود نیز او را ضعیف می‌داند.^{۲۴} طوسی، ابن داود و حلی می‌گویند که از روایات او هر آنچه در کتب حسین بن سعید و غیره باشد، قابل اعتماد است و اگر در نقل آن روایات تنها باشد، به آن اعتماد نمی‌کنند.^{۲۵} در رابطه با این روایت نیز باید گفت که قابل اعتماد نیست؛ زیرا روایت او در جای دیگر یافت نشد. در رابطه با متن روایت نیز باید گفت که با آیات قرآن در تضاد است. بنابراین این روایت از لحاظ سندی و متنی ضعیف بوده و قابل استناد نیست.

د) روایت مروک بن عبید

کلینی می‌گوید: «عدة من اصحابنا عن أحمد بن محمد عن مروک بن عبید عن حدثه عن ابی عبدالله(ع) قال: إن یوسف(ع) لما قدم علیه الشیخ یعقوب(ع) دخله عز الملك فلم ینزل إلیه فهبط جبرئیل(ع) فقال یا یوسف

۲۱. رجال النجاشی، صص ۳۲۹ و ۳۳۰؛ رجال ابن الغضائری، ج ۵، ص ۱۶۰.

۲۲. الفهرست، ص ۱۴۳.

۲۳. رجال الشیخ الطوسی، ص ۴۴۸.

۲۴. رجال ابن داود، صص ۴۹۹ و ۵۰۰.

۲۵. الفهرست، ص ۱۴۳؛ رجال العلامة الحلی، صص ۲۵۲ و ۲۵۳؛

رجال ابن داود، صص ۴۹۹ و ۵۰۰.



کننده سلام باشد، پس او را از آن منع کرد، تا بداند که یعقوب (ع) نزد خداوند از او بزرگ تر است، پس یعقوب (ع) او را در آغوش کشید و بوسید و گفت: سلام بر تو ای دور کننده غمها».

بررسی روایت فرقد

از بررسی روایات، پی می‌بریم که فرقد از اتباع تابعان می‌باشد که روایات خود را به واسطه تابعان از صحابه نقل می‌کند، اما در این روایت، آن را به تابعان و ... نسبت نداده است. بنابراین از لحاظ سند ضعیف است؛ زیرا در آن قطع صورت گرفته است و معلوم نیست که او این روایت را از چه کسی شنیده است.

از لحاظ متن نیز ضعیف می‌باشد؛ زیرا با آیات قرآن در تضاد است؛ در قرآن، از بی‌احترامی حضرت یوسف (ع) خبری نیست. هرچند در این روایت بیان می‌شود که او در صدد آغاز سلام بوده، ولی نتیجه این است که حضرت یعقوب (ع) آغاز کننده سلام شد و یوسف (ع) از این کار خودداری کرد. درست است که این روایت در صدد اثبات مقام حضرت یعقوب (ع) است که نسبت به یوسف (ع) مقام والاتری داشت، اما چون به بی‌احترامی یوسف (ع) به یعقوب (ع) ختم می‌شود، قابل پذیرش نیست.

نکته قابل توجه اینکه معلوم نیست چه کسی حضرت یوسف (ع) را از احترام به پدر باز می‌دارد، در حالی که چنین عملی برای پیامبر خدا قابل قبول نیست. اگر منع کننده شیطان باشد که پیامبران اسیر او نمی‌شوند و اگر فرشته خدا باشد که به کار نادرست امر نمی‌کند.

ب) روایت ثعلبی

ثعلبی می‌گوید: «قالوا: ... فلما دنا كل واحد منهما من صاحبه ذهب يوسف ليبدأه بالسلام فممنع من ذلك و كان يعقوب أحق بذلك منه و أفضل، فابتدأه يعقوب بالسلام و قال: السلام عليك أيها الذاهب بالأحزان، فذلك قوله عز وجل: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ آوَى

ابسط راحتك فخرج منها نور ساطع فصار في جو السماء فقال يوسف يا جبرئيل ما هذا النور الذي خرج من راحتي فقال نزعت النبوة من عقبك عقوبة لما لم تنزل إلي الشيخ يعقوب فلا يكون من عقبك نبي»؛^{۲۶}

«هنگامی که حضرت یعقوب (ع) نزد یوسف (ع) آمد، عزت ملک و پادشاهی او را فراگرفت، پس برای او فرود نیامد، پس جبرئیل نازل شد و گفت: ای یوسف (ع) دستت را بگشای، پس از آن نور تابانی خارج شد، یوسف (ع) گفت: ای جبرئیل این نوری که از دستم خارج شد، چیست؟ گفت: نبوت از عقب تو بریده شد، به خاطر عقوبت اینکه برای حضرت یعقوب (ع) فرود نیامدی، پس از عقب تو پیامبری نخواهد بود».

بررسی روایت مروک بن عبید

این روایت مرسل می‌باشد. متن آن نیز با قرآن در تضاد است. بنابراین این روایت از لحاظ سندی و متنی ضعیف بوده و قابل استناد نیست.

۲) روایات اهل سنت

الف) روایت فرقد السبخی

ابن ابی حاتم می‌گوید: «حدثنا أبي، ثنا عبدالله بن أبي زياد، حدثني سييار، ثنا جعفر بن سليمان قال: سمعت فرقدا يقول: ... قال: فلما لقيه ذهب يوسف ليبدأه بالسلام، فممنع ذلك، ليعلم أن يعقوب أكرم على الله منه فاعتنقه و قبله و قال: السلام عليك أيها الذاهب بالأحزان»؛^{۲۷}

۲۶. الكافي، ج ۲، صص ۳۱۱ و ۳۱۲.
 ۲۷. تفسير القرآن العظيم، ج ۷، صص ۲۱۹۶ و ۲۱۹۷؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۵. طبری این روایت را به دو گونه با اندکی تغییر در سند و متن، نقل کرده است که از این قرارند: «حدثني الحرث، قال: ثنا عبد العزيز، قال: ثنا جعفر بن سليمان، عن فرقد السبخي، قال: ... فلما دنا كل واحد منهما من صاحبه، فذهب يوسف يبدؤه بالسلام، فممنع من ذلك، و كان يعقوب أحق بذلك منه و أفضل، فقال: السلام عليك أيها ذاهب الأحزان عني» و «حدثنا القاسم قال: و حدثني من سمع جعفر بن سليمان يحكي، عن فرقد السبخي، قال: خرج يوسف يتلقى يعقوب و ركب أهل مصر مع يوسف، ثم ذكر بقية الحديث، نحو حديث الحرث، عن عبد العزيز» (جامع البيان، ج ۱۳، ص ۴۳).



إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»^{۲۸}؛^{۲۹} «گویند: ... پس هنگامی که هریک از دو نفر به هم صحبت خود نزدیک شد، یوسف(ع) رفت تا آغاز کننده سلام باشد، پس او را از آن منع کرد، در حالی که یعقوب(ع) نسبت به آن عمل، از یوسف(ع) محق تر و افضل بود، بنابراین یعقوب(ع) آغاز کننده سلام شد و گفت: سلام بر تو ای دور کننده غمها، پس آن قول خداوند عزوجل است که فرمود: «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَي يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَبُوَيْهِ وَ قَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ»».

بررسی روایت ثعلبی

این روایت فاقد سند بوده و با لفظ «قالوا» آمده که نشان دهنده ضعف سند است - و چه بسا ممکن است از جمله اخبار اسرائیلی باشد که در این تفسیر وارد شده است - و حکایت از این دارد که ثعلبی آن را صحیح نمی دانسته است؛ زیرا در غیر این صورت آن را با این لفظ ذکر نمی کرد. از لحاظ متن نیز ضعیف می باشد که علاوه بر آنچه در روایت قبل بیان شد که نسبت به این روایت نیز وارد است، نوعی تناقض در متن روایت مشاهده می شود؛ زیرا آیه ای که در متن روایت ذکر شده است، بیان کننده احترام یوسف(ع) نسبت به پدر است که به استقبال او و مادرش می رود و ربطی به آغاز سلام توسط یعقوب(ع) ندارد، بلکه با آن در تضاد و نشان دهنده نهایت احترام یوسف(ع) به پدر است. پس

۲۸. یوسف، ۹۹.

۲۹. الکشف و البیان، ج ۵، ص ۲۵۸. صاحب تاج التراجم، که خود نیز در قرن پنجم می زیسته، این روایت را با اندکی تغییر، این گونه نقل کرده است: «چون به نزدیک یکدیگر رسیدند، یوسف(ع) خواست که ابتدا کند به سلام، یعقوب(ع) او را منع کرد؛ زیرا که یعقوب(ع) فاضل تر بود و او اولی تر بود که سلام ابتدا کند، و خود ابتدا کرد و گفت: السلام علیک یا مذهب الأحران. سلام بر تو ای آن که دیدار تو اندوهان را ببرد» (تاج التراجم، ج ۳، ص ۱۱۲۲). همان طور که مشاهده می شود، این روایت نیز بدون سند نقل شده است. اما در آن، یعقوب(ع)، یوسف(ع) را از ابتدا کردن به سلام منع می کند.

چگونه ممکن است که از آغاز سلام امتناع نموده باشد.

در این روایت نیز منع کننده سلام معلوم نیست، اما اگر با توجه به روایت صاحب تاج التراجم که در واقع ترجمه ای از این روایت ارائه داده است، منع کننده را خود یعقوب(ع) در نظر بگیریم، باز هم قابل پذیرش نیست؛ زیرا پیامبران به کار نادرست امر نمی کنند. همچنین از این نظر با روایات دیگر اختلاف دارد.

ج) روایت بغوی

بغوی می گوید: «و روی ... فلما دنا کل واحد منهما من صاحبه ذهب یوسف بیداه بالسلام، فقال جبریل: لا حتی یبدأ یعقوب بالسلام، فقال یعقوب: السلام علیک یا مذهب الأحران»^{۳۰}

«و روایت شده است ... پس هنگامی که هریک از دو نفر به هم صحبت خود نزدیک شد، یوسف(ع) رفت تا آغاز کننده سلام باشد، پس جبرئیل گفت: خیر، تا اینکه یعقوب(ع) آغاز کننده سلام باشد، پس یعقوب(ع) گفت: سلام بر تو ای دور کننده غمها».

بررسی روایت بغوی

این روایت فاقد سند بوده و با لفظ «روی» ذکر شده است، بنابراین از لحاظ سند ضعیف است. از لحاظ متن نیز ضعیف می باشد؛ زیرا در این روایت، جبرئیل منع کننده سلام معرفی می شود، در حالی که در هیچ یک از روایات این موضوع، این مسئله به جبرئیل

۳۰. معالم التنزیل، ج ۲، ص ۵۱۴ و ۵۱۵؛ التفسیر المظهری، ج ۵، ص ۲۰۰. از دیگر مفسران قرن ششم، ابن جوزی با لفظ «قیل» و به صورت ناقص (زاد المسیر، ج ۲، ص ۴۷۳)، زمخشری بدون سند و به صورت ناقص (الکشاف، ج ۲، ص ۵۰۵) و میبدی بدون سند و با تغییر در محتوا (کشف الاسرار، ج ۵، ص ۱۳۷) و با اضافاتی از جمله با اشاره به آیه ای که در روایت ثعلبی آمده است، این روایت را نقل کرده اند. اما هیچ کدام به این مسئله که جبرئیل، یوسف(ع) را از ابتدا کردن به سلام منع کرده است، اشاره نکرده اند. بغدادی این روایت را با اندکی تغییر در محتوا بیان کرده است (ر.ک: لباب التأویل، ج ۲، ص ۵۵۵).

نسبت داده نشده و بغوی در نقل آن مفرد است. همچنین از این نظر با روایات دیگر اختلاف دارد. علاوه بر آن، نقدهای وارد بر روایت فرقد، بر این روایت نیز وارد است.

د) روایت ابوعمرو شیبانی

ابن عطیه می‌گوید: «و قال أبو عمرو الشیبانی: تقدم یوسف یعقوب فی المشی فی بعض تلك المواطن فهبط جبریل فقال له: أ تقدم أباک؟ إن عقوبتک لذلك ألا یخرج من نسلک نبی؟»^{۳۱}

«و ابوعمرو شیبانی گوید: یوسف(ع) به هنگام راه رفتن در بعضی از آن سرزمینها، بر یعقوب(ع) پیشی گرفت، پس جبرئیل فرود آمد و به او گفت: آیا بر پدرت پیشی گرفتی؟ همانا جزای تو برای آن، این است که هرگز از نسل تو پیامبری خارج نمی‌شود».

بررسی روایت ابوعمرو شیبانی

ابوعمرو شیبانی که نامش سعد بن ایاس است، از تابعان می‌باشد و روایات خود را به واسطه صحابه از پیامبر(ص) نقل می‌کند، اما در این روایت، آن را به صحابه نسبت نداده است، بنابراین این روایت از لحاظ سند، مقطوع و ضعیف می‌باشد؛ زیرا در آن قطع صورت گرفته است. از لحاظ متن نیز ضعیف است؛ زیرا از مفسران قبل از ابن عطیه و هم‌عصران او، هیچ یک این روایت را بیان نکرده‌اند، بنابراین او در نقل این روایت مفرد است. همچنین این روایت مشابه روایات شیعه است، از این رو نقدهای وارد بر روایات شیعه، بر آن نیز وارد است، هرچند که از لحاظ محتوا با آنها تضاد دارد. علاوه بر آن، این روایت با تمامی روایات اهل سنت اختلاف دارد و با آنها قابل جمع نیست؛ زیرا در دیگر روایات، یوسف در صدد احترام برمی‌آید، اما از آن منع می‌شود، در صورتی که در این روایت، به صورت صریح بی‌احترامی از او سر می‌زند. نیز نقدهای وارد بر روایت فرقد، بر این روایت نیز

۳۱. المحرر الوجیز، ج ۳، ص ۲۸۲: البحر المدید، ج ۲، ص ۶۲۸.

وارد است.

ه) روایت قرطبی

قرطبی می‌گوید: «ویروی ... فلما دنا کل واحد منهما من صاحبه ذهب یوسف لیبدأه بالسلام فمُنع من ذلک، وکان یعقوب أحق بذلک منه وأفضل؛ فابتدأ یعقوب بالسلام فقال: السلام علیک یا مُذْهِبَ الأَحْزَانِ، وبکی وبکی معه یوسف؛ فبکی یعقوب فرحاً، وبکی یوسف لِمَا رَأَى بِأَبِيهِ مِنَ الحِزْنِ»^{۳۲}

«و روایت می‌شود ... پس هنگامی که هریک از دو نفر به هم صحبت خود نزدیک شد، یوسف(ع) رفت تا آغاز کننده سلام باشد، پس از آن منع شد، در حالی که یعقوب(ع) نسبت به آن عمل، از یوسف(ع) محق تر و افضل بود، بنابراین یعقوب(ع) آغاز کننده سلام شد، پس گفت: سلام بر تو ای دور کننده غمها، و گریه کرد و یوسف(ع) به همراه او گریست؛ پس یعقوب(ع) گریست، در حالی که شاد بود، و یوسف به خاطر غمی که در پدر خود دید، گریست».

بررسی روایت قرطبی

این روایت فاقد سند بوده و با لفظ «ویروی» ذکر شده است، بنابراین از لحاظ سند ضعیف می‌باشد و نشان دهنده عدم اعتماد قرطبی به آن است. از لحاظ متن نیز ضعیف می‌باشد و همان نقد روایت فرقد، نسبت به این روایت نیز وارد است. نکته قابل توجه اینکه منع کننده سلام، در این روایت با فعل مجهول ذکر شده است که نشان دهنده اضطراب در روایت است.

بررسی سند روایات مواجهه حضرت یوسف(ع)

با پدر

به طور کلی آنچه در رابطه با سند روایات بی‌احترامی یوسف(ع) به پدر گفته شد را می‌توان به صورت زیر

۳۲. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۰، ص ۲۶۸. در قرن هشتم که قرطبی در آن می‌زیسته، ابوحنیفه اندلسی با لفظ «قیل» (البحر المحیط، ج ۶، ص ۳۲۵ و ۳۲۶) و نیشابوری با لفظ «یحکی» (تفسیر غرائب القرآن، ج ۴، ص ۱۲۵) این روایت را نقل کرده‌اند.





خلاصه کرد:

بنابراین از این ۱۰ روایت، چهار روایت فاقد سند، دو روایت دارای راویان ضعیف، یک روایت مرفوع و مرسل، یک روایت مرسل، یک روایت مقطوع و یک روایت منقطع می‌باشد. از این رو همگی از اقسام روایات ضعیف به شمار می‌روند و قابل استناد نیستند.

بررسی متن روایات مواجهه حضرت یوسف (ع)

با پدر

به طور کلی آنچه در رابطه با اشکالات متن روایات بی‌احترامی یوسف (ع) به پدر گفته شد را می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:

روایات امامیه: روایات علی بن ابراهیم: هردو با آیات قرآن در تضاد هستند. روایت یعقوب بن یزید: با آیات قرآن در تضاد است. همچنین در این روایت نور از کف دست یوسف (ع) خارج می‌شود که با روایات دیگر اختلاف دارد؛ زیرا در روایات دیگر از بین انگشتان یوسف (ع) خارج می‌گردد. روایت هشام بن سالم: با آیات قرآن در تضاد است. روایت مروک

بن عبید: با آیات قرآن در تضاد است.

روایات اهل سنت: روایت فرقد: با آیات قرآن در تضاد و مبهم است. روایت ثعلبی: با آیات قرآن در تضاد و مبهم است و نوعی تناقض در متن روایت وجود دارد. همچنین با در نظر گرفتن روایت صاحب تاج التراجم، در خصوص منع کننده سلام، با دیگر روایات اختلاف دارد؛ زیرا در آن این عمل به یعقوب (ع) نسبت داده شده است. روایت بغوی: با آیات قرآن در تضاد است و در خصوص منع کننده سلام، با دیگر روایات اختلاف دارد؛ زیرا در آن این عمل به جبرئیل (ع) نسبت داده شده است. روایت ابو عمرو شیبانی: با آیات قرآن در تضاد است و با تمامی روایات این موضوع در امامیه و اهل سنت، اختلاف دارد و حتی با روایات اهل سنت نیز قابل جمع نیست. روایت قرطبی: با آیات قرآن در تضاد و مبهم است و نوعی اضطراب در متن روایت مشاهده می‌شود.

بنابراین این روایات همگی با آیات قرآن در تضاد هستند و در بین خود نیز اختلافهایی دارند، پس همگی ضعیف بوده و قابل استناد نیستند. همچنین

روایات	راوی	وضعیت سند	منبع روایت
امامیه	موسی المبرقع	راویان ضعیف و مجهول	تفسیر قمی
	علی بن ابراهیم	فاقد سند	تفسیر قمی
	یعقوب بن یزید	مرفوع و مرسل	علل الشرایع صدوق
	هشام بن سالم	راوی ضعیف	علل الشرایع صدوق
	مروک بن عبید	مرسل	الکافی کلینی
اهل سنت	فرقد السبخی	منقطع	جامع البیان طبری و تفسیر ابن ابی حاتم
	ثعلبی	فاقد سند	الکشف و البیان ثعلبی
	بغوی	فاقد سند	معالم التنزیل بغوی
	ابو عمرو شیبانی	مقطوع	المحرر الوجیز ابن عطیه
	قرطبی	فاقد سند	الجامع لاحکام القرآن قرطبی



مرد. تلمود این مطلب را از آیه ششم باب اول سفر خروج برداشت کرده است که می‌گوید: «و یوسف (ع) و همه برادرانش و تمامی آن طبقه مردند».^{۳۵} به نظر می‌رسد ریشه این نظر که یوسف (ع) حالت ریاست به خود می‌گرفته، از تلمود اخذ شده است و راویان با این تفکر، به اتهام زنی به یوسف (ع) روی آورده و در این باره داستان پردازی نموده‌اند، به خصوص که در بین راویان غالیان نیز وجود دارند.

نتیجه‌گیری

۱. به روایات مواجهه حضرت یوسف (ع) با پدر - که در آنها از بی‌احترامی حضرت یوسف (ع) به پدر، سخن به میان آمده است - از چهار منظر نقد وارد می‌شود: ۱. ضعف سند: هر ۱۰ روایت از اقسام احادیث ضعیف به شمار می‌روند. ۲. اختلاف در متن: در متن آنها اختلافات، تناقضها و ابهامهایی وجود دارد. ۳. تضاد با قرآن: در آنها مطالب شاذ و متضاد با قرآن بیان شده است. ۴. وجود روایت متعارض: در روایتی برخلاف این روایات، احترام یوسف (ع) به پدرش به تصویر کشیده می‌شود که با روایات فوق تعارض دارد. بنابراین این روایات قابل استناد نیستند. ۲. در قرآن کریم از بی‌احترامی یوسف (ع) به پدر خبری نیست. در تورات نیز از این اتهام خبری نیست. اما در تلمود، بیان شده است که حضرت یوسف (ع) حالت ریاست و فرمانروایی به خود می‌گرفته و از این رو، پیش از همه برادرانش مرده است. بنابراین به نظر می‌رسد ریشه این روایات به تلمود می‌رسد؛ یعنی علت رواج این روایات، این تفکر موجود در تلمود بوده است که برخی از راویان با قبول این تفکر، در صدد اتهام زنی به یوسف (ع) برآمده‌اند؛ زیرا در بین راویان غالیان نیز به چشم می‌خورند.

۳. روایات موجود در امامیه با روایات اهل سنت تفاوت

نقد دیگری که از لحاظ متنی بر این روایات وارد است، وجود روایتی در مقابل آنها می‌باشد که در آن برخلاف روایات دسته اول، احترام یوسف (ع) به پدرش به تصویر کشیده می‌شود:

در تفسیر عیاشی نقل شده است: «عن ابي بصير عن ابي جعفر (ع) قال ... فلما دخلوا على يوسف في دار الملك اعتنق اياه فقبله و بكى، و رفعه ...»^{۳۳} «... چون یعقوب (ع) در سرای پادشاهی بر یوسف (ع) وارد شد، با پدر معانقه کرد و او را بوسید و او را بر تخت خود نشاند ...».

همان‌طور که مشاهده می‌شود در این روایت از بی‌احترامی یوسف (ع) به پدر خبری نیست و متن آن، با آیات قرآن، سازگاری دارد. بنابراین برخلاف روایات دیگر، این روایت که با آیات قرآن سازگاری دارد، قابل پذیرش است.

بررسی مسئله بی‌احترامی حضرت یوسف (ع) به پدر در کتاب مقدس

جهت اطلاع از ریشه این روایات به تورات رجوع شد، اما در آنجا نیز از بی‌احترامی یوسف (ع) به پدر خبری نیست، بلکه در تورات آمده است: «حضرت یوسف (ع) به هنگام عزیمت یعقوب (ع) به مصر، به استقبال او رفت و او را در آغوش کشید و گریست. همچنین او پدر و برادرانش را در بهترین جای سرزمین مصر سکونت داد».^{۳۴}

از این مطلب نهایت احترام یوسف (ع) به پدر فهمیده می‌شود. اما در تلمود ذکر شده است: یکی از عواملی که عمر انسان را کوتاه می‌کند، حالت ریاست به خود گرفتن است و چون یوسف (ع) حالت ریاست و فرمانروایی به خود می‌گرفت، پیش از همه برادرانش

۳۳. تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳۴. رک: کتاب مقدس، صص ۷۵ و ۷۶؛ کتاب مقدس توره، ج ۱،

صص ۷۳ و ۷۴؛ کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، صص ۹۳-

۹۵.

۳۵. رک: گنجینه‌ای از تلمود، ص ۲۰۹.

ماهوی دارند، هرچند یکی از روایات اهل سنت مشابه روایات شیعه است، اما مضمون همه آنها حکایت از این دارد که هنگام ورود حضرت یعقوب(ع) به مصر، حضرت یوسف(ع) به او احترام نکرد. در روایات امامیه، حضرت یوسف(ع) به خاطر پیروی از هوی، از این کار سرباز زد و برای پدرش برنخاست، اما در اهل سنت او در صدد احترام (آغاز سلام) برآمد، ولی توسط عاملی از این کار منع شد که این عامل مبهم است و در آن اختلاف وجود دارد. هرچند روایات اهل سنت در صدد اثبات مقام حضرت یعقوب(ع) هستند که نسبت به یوسف(ع) مقام والاتری داشت،

اما چون نتیجه آن بی‌احترامی به یعقوب(ع) است، قابل پذیرش نیستند.
۴. قدیمی‌ترین کتابی که در امامیه این روایت در آن نقل شده، تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم است و قدیمی‌ترین کتابهایی که در اهل سنت، این روایت در آنها نقل شده، جامع البیان طبری و تفسیر ابن ابی حاتم هستند. بنابراین به نظر می‌رسد، از طریق این سه کتاب رواج پیدا کرده است. هرچند مضمون این روایات در امامیه و اهل سنت متفاوت هستند.



- قرآن کریم.
- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، زاد المسیر فی علم التفسیر، تحقیق: عبدالرزاق مهدی، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید، تحقیق: احمد عبدالله قرشی رسلان، قاهره، دکتر حسن عباس زکی، ۱۴۱۹ق.
- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: اسعد محمد الطیب، عربستان، مکتبه نزار مصطفی الباز، چاپ سوم، ۱۴۱۹ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، الامالی، کتابخانه اسلامیه، ۱۳۶۲ش.
- همو، علل الشرایع، قم، مکتبه الداوری، بی تا.
- ابن داود حلی، رجال ابن داود، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۸۳ق.
- ابن غضائری، رجال ابن الغضائری، در ضمن مجمع الرجال قهپایی، قم، اسماعیلیان، چاپ دوم، ۱۳۶۴ق.
- اسفراینی، شاهفور بن طاهر، تاج التراجم فی تفسیر القرآن للاعاجم، تحقیق: نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۵ش.
- اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- ایروانی، جواد، «داستان یوسف پیامبر(ع)، اسوه‌های عملی و پیرایه‌های خرافی»، مجله الهیات و حقوق، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۷ش.
- بغدادی، علی بن محمد، لباب التأویل فی معانی التنزیل، تصحیح: محمدعلی شاهین، بیروت، دارالکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق: عبدالرزاق مهدی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۰ق.
- تستری، محمدتقی، قاموس الرجال، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- حلی، حسن بن یوسف، رجال العلامه الحلی، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۱ق.
- خوبی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث، بی جا، بی تا، چاپ پنجم، ۱۴۱۳ق.
- زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
- سیوطی، عبدالرحمن، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- صالحی نجف آبادی، نعمت الله، جمال انسانیت یا تفسیر سوره یوسف، تهران، امید فردا، ۱۳۸۵ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی علوم القرآن، تهران، ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، بیروت، دارالمعرفه، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، نجف، مکتبه المرتضویه، ۱۳۵۶ق.
- همو، رجال الشیخ الطوسی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۵ق.
- عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تهران،





- چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
- فتاحی زاده، فتحیه، «اعتبار سنجی روایات تفسیری علی بن ابراهیم در تفسیر قمی»، فصلنامه مطالعات اسلامی، شماره ۸۰، تابستان ۱۳۸۷ش.
- قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر القمی*، قم، دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، بیروت، دارصعب؛ دارالتعارف، چاپ چهارم، ۱۴۰۱ق.
- کتاب مقدس *توراه*، ترجمه ماشاءالله رحمان پور داود و موسی زرگری، انجمن فرهنگی اتصر هتورا؛ گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
- کتاب مقدس یعنی کتب عهد عتیق و عهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی ترجمه شده است، تهران، انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۳۶۲ش.
- کتاب مقدس: عهد عتیق و عهد جدید، ترجمه فاضل خان همدانی، ویلیام گلن و هنری مرتن، تهران، اساطیر، چاپ اول، ۱۳۸۰ش.
- کهن، راب، *ا، گنجینه‌ای از تلمود*، ترجمه از متن انگلیسی امیر فریدون گرگانی، بی‌جا، یهودا حی، ۱۳۵۰ش.
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی، *بحار الانوار*، تهران، کتاب‌فروشی اسلامیة، ۱۳۷۴ش.
- مظہری، محمد ثناءالله، *التفسیر المظہری*، تحقیق: غلام نبی تونسلی، پاکستان، مکتبہ رشدیہ، ۱۴۱۲ق.
- میبیدی، احمد بن ابی‌سعد، *کشف الاسرار و عدۃ الابرار*، تحقیق: علی اصغر حکمت، تهران، امیرکبیر، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
- نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
- نیشابوری، حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقیق: زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیہ، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.